

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

تقریب دیگری که برای استدلال به آیهی مبارکه در شخصیت‌های حقوقی مستحدث ممکن
است گفته بشود مطلبی است که بعضی از اعظم قائل به آن هستند و آن این است که
در تطبیق مفاهیم ملغات از طرف شارع ملاک عرف است. تطبیقات عرفیه حجت است.
حالا فقط مرجع در تطبیقات عرف است کما این که تُسبب الی بعض اجلاء من اساتیدنا در
نکاح که فقط در تطبیقات مرجع عرف است در مفاهیم نیست. خلافاً لمشهور که می‌گویند
در مفاهیم است. در مفاهیم حتماً هست. حتماً در مفاهیم حکم، مرجع است حالا در تطبیق
هست یا نه؟ اختلاف دارند. بعضی‌ها می‌گویند در مصداق هم هست مثل امام رحمه‌الله.
بعضی می‌گویند نه، در مصداق نیست. حالا ایشان برعکس است. می‌فرماید که اصلاً
مرجع در مصداق است در مفهوم نیست. این طور که حالا در نکاح نقل شده از ایشان.

حالا بر دو مسلک از این سه مسلک، ما سه مسلک داریم. یک مسلک این که فقط در
مفاهیم، در مصادیق نه. الا یک جاهایی که مثلاً اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند چیزی اقتضاء
می‌کند یک غفلت عمومی‌ای وجود داشته باشد.

س: این مسلک آخوند است؟

ج: مسلک معروف است. حالا خصوص آقای آخوند نمی‌توانم نسبت بدهم. مسلک معروف
این است که مرجع در مفاهیم است. چون مخاطب آن است. آن را که او می‌فهمد. غیر از
این مسلک که می‌گوید اصلاً در مصداق حجت نیست اگر ما می‌دانیم این مصداق نیست
ولو عرف بگوید حجت نیست. اما در مسلک ثانی که می‌گوید هم در مفاهیم مرجع است
هم در مصادیق. یا این مبنای سوم که می‌گوید فقط در مصادیق مرجع است. و در مفاهیم
نیست. برای این دو مسلک دو و سه در مقام گفته می‌شود که خب شارع فرموده که...
بحسب مستثنی منه فرموده که اسباب باطله را نروید سراغ آن‌ها مثلاً. در مستثنی هم که
فرموده بحسب این اسباب حق را می‌توانید استفاده بکنید از آن. خب مصداق باطل چیه؟
با عرف است. نه مفهوم آن. مصداق حق چه هست؟ با عرف است. در هر زمانی گفت
که این مصداق باطل است. خیلی خب. در هر زمانی گفت این مصداق حق است... به این
نحو بگوییم.

و چون الان معامله‌ای با شخصیت‌های حقوقی را می‌گویند حق است خب قهراً قسمت‌هایی

از آن را می‌گویند حق است و درست است، پس حجت است حرف آن آقا، این مصداق بودن این‌ها محرز می‌شود بواسطه‌ی این مطلب عقلائی و احراز عقلائی‌ای که عقلاء می‌گویند و حکم هم تطبیق می‌شود کبری و حکم صادر می‌شود.

حالا ابتداءً ما احتیاج داریم که این مینا چون یک مبنایی است که سیال است و باید توی قواعد اصول بحث می‌شد. متأسفانه ما بنا هم داشتیم در همین الفائق یکی از چیزهایی که باقی مانده همین بحث عرف است. که ما با عرف بتوانیم تعدیه بکنیم من موضوع الی موضوع آخر، منتها آن دوستان که حالا عرف به آن‌ها واگذار شده بود که مطالب‌شان را بررسی کنند جمع کنند، کارشان تمام نشده بود از این جهت ان شاءالله بعداً باید این هم بیاید جزو آن مباحث. جای آن خالی است. بله در لا به لای کلمات به مناسبت‌ها هر بزرگی یک مطلبی گاهی فرموده. ولی این‌که یک‌جا درست بحث شده باشد من واقف نشدم. حالا در این‌جا یک مقداری سیدنا الاستاد دام طله تفصیلاً مینا را، کبری را مورد بحث قرار داده.

حالا ابتداءً این کبری را یک مقداری روی آن بحث بکنیم بعد برویم بر تطبیق آن در مقام. البته یک نکته‌ای را باید مقدمتاً عرض بکنیم که روی آن چیزی که ما دیروز عرض می‌کردیم دیگر راهی برای این مطلب نمی‌ماند الا در اسباب. که می‌گوید اسباب جدیدی پیدا بشود. که عرف بگوید این هم مصداق مثلاً سبب باطل یا سبب حق است. و الا در شرایط متعاقدين و امثال ذلک که لازم است متعاقدين شخصیت حقیقی باشد و حقوقی نباشد و این‌ها. این دیگر اصلاً آیه متعريض آن مثلاً اگر گفتیم نیست بنابراین دیگر این ... بحث نیست. بله نسبت به اسباب آن چرا. این یک اسباب جدیدی مثلاً.

س: برای شخصیت حقوقی احتیاجی نیست.

ج: به عنوان شخصیت حقوقی دیگر نیست. اگر مطرح می‌کنیم به عنوان همین است که خب اگر کسی آن حرف را نپذیرفت حالا این علی سبیل الترتیب می‌شود. به این نحو می‌تواند استدلال بکند یا نه؟

می‌فرمایند که مشتهر در کلمات بزرگان این است که عرف در تعیین مفاهیم حجت است نه در تعیین مصادیق. لذا مکلف بعد از اخذ مفهوم از نظر عرف، مصداق آن مفهوم را باید از روی عقل یا موازین دیگر تعیین نمایند. مثلاً کر معنای آن چیست؟ خب کر را گفت مثلاً یعنی این مقدار وزن. خب حالا این آب اگر مثلاً یک قطره، یک نصف استکان از آن وزن کمتر بود عرف ممکن است بگوید کر هست دیگر. نه از عرف گرفته نمی‌شود. از عقل گرفته می‌شود که این نیست اصلاً.

هم‌چنین بیان کردیم که مرحوم محقق داماد و استادشان مرحوم حاج شیخ رضوان‌الله علیهما نظر مشهور را قبول نداشتند. و می‌فرمودند عرف در تعیین مصادیق نیز حجت است این قبول نداشتند نظر مشهور را یعنی آن حصرش را. یعنی علاوه بر مفهوم در مصداق هم حجت است که امام هم رضوان‌الله علیه ... حالا ایشان نقل نکرده، امام هم می‌فرمایند این را، که هم در بیع ایشان هست و هم در طهارت ایشان.

پس علاوه بر اخذ مفهوم از منظر عرف در تعیین مصداق نیز باید به سراغ عرف رفت.

س: درس چند هست؟

ج: جلد پانزدهم، درس شماره‌ی 550 سال پنجاه.

خب این یک مطلب، بعد می‌فرمایند که متفرّع بر این مطلب هم می‌فرمودند آقای داماد، هر چند مسامحات عرفی از منظر شرع در تعیین مصادیق غیر قابل قبول است ولی اشتباهات عرفی در تعیین مصادیق مورد قبول است. به بیان دیگر اگر عرف بر اثر استنتاجات اشتباه چیزی را مصداق عنوانی تلقی نمود و شارع مقدّس بلکه هر حکیمی، نه نفیاً و نه اثباتاً تذکر به اشتباه عرف نداد به دلیل حکمت باید حتی برای همان مصداق اشتباهی نیز ثابت دانسته باشد. زیرا اگر تذکر ندهد و خطاب هم ملغات الی العرف باشد و حکم برای آن مصداق ثابت نباشد نقض غرض می‌گردد.

فرق مسامحات عرفیه و اشتباهات عرفیه این است که در مسامحات، خودش هم قبول دارد در عرف مسامحه می‌کنند. عالماً عامداً به این‌که مسامحه می‌کنند گیر نمی‌دهد. مثلاً وقتی که دارد فرض کنید که شلغم می‌کشد حالا با یک ذره خاک همراه است می‌گوید حالا دیگر یک کیلو شد دیگر. اما الماس را که می‌خواهد بکشد قبول دارد که این الان مثلاً یک گرم نیست. اگر مثلاً با یک کاغذ خیلی نازکی هم همراه باشد. آن‌جا هم خودش قبول دارد ولی می‌گوید مهم نیست حالا شلغم... مسامحه می‌کند. اما یک‌جا اشتباه می‌کند یعنی اصلاً به زعم خودش مسامحه نکرده. و معتقد است در اثر اشتباه که این مصداق است یا مصداق نیست.

نقل می‌کنند از آقای داماد رحمه‌الله که ایشان فرموده که ما می‌گوییم در مصداق هم حجت است. نه در مسامحاتش، که خودش قبول دارد مسامحه می‌کند. در اشتباهات. پس یکی در آن‌جایی که واقعاً فرد دارد می‌بیند می‌گوید این‌ها فرد هستند. آن‌ها حجت هستند. یک‌جاهایی هم که ما می‌دانیم که خلاف واقع است. این‌ها تفصیل است؛ اگر از روی تسامح دارد می‌گوید حجت است. اگر از روی اشتباه دارد می‌گوید حجت است. ولی ایشان می‌فرمایند که ما می‌گوییم توی مفهوم که اصلاً حجت نیست توی مصادیق حجت است همان آن‌جایی که تسامح کرده و هم آن‌جایی که اشتباه کرده. ایشان می‌فرماید هم آن‌جایی که تسامح کرده و هم آن‌جایی که اشتباه کرده ما می‌گوییم حجت است برای ما. حالا یک مثال می‌زنند می‌گویند برای مثال اگر عرف اجتناب عن الدم را شامل رنگ خون ندانست، هر چند به دقت عقلی رنگ خون، خون است به برهانی که عرض من موضوع الی موضوع آخر نمی‌تواند منتقل بشود چون بعد از برداشته شدن از این جوهر و قبل از رسیدن به آن جوهر بر چه استوار است این عرض؟ عرض لا یُمكن وجوده الا فیهِ قائماً لجوهر، پس بنابراین اگر آن‌جا هست این معلوم می‌شود با جوهر منتقل شده. یعنی همان خون. جوهر رنگ خون، خون است دیگر. پس برهان این را می‌گوید. ولی عرف می‌گوید چی؟ عرف می‌گوید نه. شارع به مقتضای حکیم بودن آن نمی‌تواند حکم خود را بر روی مصادیق واقعی خون که رنگ خون نیز جزو آن‌هاست ببرد و واقعاً اجتناب از واقع الخون را تکلیف کرده باشد و به این مطلب هم تذکر ندهد. خب نقض غرض کرده. پس اگر شارع مقدس قصدش این باشد که از مصادیق واقعی خون باید اجتناب نمود باید به یکی از نحو حکم را بیان کند. یکی از این دو نحو چه هست؟ یا بگوید رنگ خون هم خون است بگوید رنگ خون خون است حالا این حکومت می‌شود مثلاً، ولی بالاخره عرف می‌گوید خب شارع گفته دیگر، مثل این‌که گفته الفقاع خمر. یا بگوید شما اشتباه می‌کنید این خون است واقعاً. یا بگوید اجتناب از خون، رنگ خون هر دو لازم است، بیاید این‌جوری بگوید. لذا در مواردی که چنین تعابیری در حکم شارع وارد نشده یکی از این دو نحو، می‌فهمیم که شارع حکم را روی مصادیق عرفی دم برده و اشتباهات عرفی را در تعیین مصادیق پذیرفته است. اشتباهات را پذیرفته. خب این‌جا شد اشتباهات البته دیگر. این‌جا چون آن اصلاً می‌گوید نیست. حالا البته اگر نگوییم... که شهید صدر در استصحاب اصول‌شان

آن‌جا فرموده یکی از راه‌های این است که مثلاً دم در لغت وضع شده برای غیر رنگ، یعنی غیر از آن جوهری که همراه رنگ است. اصلاً خود واژه شامل نیست، نه این‌که شامل است و واقعاً مصداق آن هست عرف اشتباه می‌کند.

ولی در تسامحات عرفی مطلب برعکس اشتباهات عرفی است. حالا دارم کلام آقای داماد را توضیح می‌دهم فعلاً. زیرا تسامح عرف در اشیاء مختلف با هم فرق می‌کند. مثلاً تسامح در گندم نسبت به تسامح در طلا، خب فرق می‌کند یعنی هر چیزی را که بیشتر مورد اهتمام اوست تسامح کمتری در آن روا می‌دارد. و چون اهمیت دین و احکام دینی از تمام موضوعات دیگر بیشتر است لذا تسامحات عرفی در تعیین مصادیق احکام مورد قبول نمی‌باشد.

حالا این مطلبی است که از اساتید نقل فرمودند. حالا می‌فرمایند نظر استاد مد ظلّه. اولاً این‌که این دو بزرگوار بر خلاف نظر مشهور نظر عرف را در تعیین مصادیق نیز حجت دانسته‌اند. این فی الجمله مطلب درستی است که گفتند در تعیین مصادیق است لیکن ما نکته‌ای را به کلام ایشان اضافه می‌کنیم که شاید اگر از خود آنان نیز سؤال می‌شد همین را مطرح می‌فرمودند. به نظر ما در واقع نظر عرف تنها در تعیین مصادیق حجت است نه مفاهیم. حالا اگر این مقررین و کسانی که مطالب را تنظیم کردند درست تلقی کرده باشند، این‌جا این‌جور نوشته. به نظر ما در واقع نظر عرف تنها در مصادیق حجت است نه در مفاهیم. لذا در مواردی که پا از دایره‌ی تعیین مصادیق فراتر گذارده و در صدد تعیین مفهوم برآید، از او پذیرفته نیست. به عنوان مثال اگر عرف بگوید موضوع حکم اجتناب عن الدم خون واقعی است. و حتی مثلاً با میکروسکوپ به او نشان داده شود که رنگ باقی مانده از خون نیز حقیقه خون است و او هم بر خلاف تشخیص قبلی خود اذعان به لزوم پرهیز از رنگ خون نماید به او خواهیم گفت که تو اشتباه کردی. زیرا تعیین مفهوم وظیفه‌ی تو نیست. و موضوع حکم اجتناب عن الدم همان خونی است که تو به اقتضای وظایف تنها مصادیق آن را تعیین می‌نمایی و به عبارت دیگر موضوع نفس الامر حکم عبارت است از خون به مصادیق الواقعیة المتعینة بنظر العرف. این مطلب اول.

مطلب دوم، ثانیاً بر خلاف نظر آن دو بزرگوار مسامحات عرفیه نیز مانند اشتباهات عرف پذیرفته است. زیرا عرف گرچه در تعیین محدود تسامح را روا می‌داند لیکن در زمینه‌ی تعیین حدود تسامح نمی‌کند. لذا چنانچه در موضوع حکمی مقدار یا حد خروار، فرسخ، سن و امثال آن اخذ شود به هیچ وجه تسامح را جایز نمی‌شمارد. یعنی نمی‌آید فرسخ را کمتر معنا بکند. خروار را کمتر معنا بکند. محدود را بله ممکن است مصداق ... برای یک خروار است. این یک خروار است. اما خروار را دستکاری نمی‌کند. مثلاً در جایی که شخصی یک خروار گندم استحقاق دارد ممکن است با توجه به رضایت او به کم بودن چند مثقال اهمیت داده نشود هر چند از لحاظ استحقاق می‌گویند او یک خروار، نه یک مثقال کمتر و نه یک مثقال بیشتر را استحقاق دارد. و از این لحاظ تسامح نمی‌کنند. به همین جهت می‌گوییم عرف تنها در محدود تسامح می‌کند نه در حد. لذا در خرید و فروش مثل گندم اگر در مبیع مقدار کمی خاک و خاشاک و گاه وجود داشته باشد به نحوی که اگر آن‌ها را خالص و تمیز کنند اصل گندم از مقدار مورد معامله کمتر می‌شود تسامح می‌کنند و احکام را بر همین که متعارف و معمول است حمل می‌نمایند. برای مثال اگر ضامم آن مبیع ارزشی داشته باشد مجموع آن‌ها مبیع است و آن لوازم هم به ملکیت مشتری در می‌آید ولی اگر آن ضامم ارزشی نداشته باشد مثلاً خاک باشد مبیع فقط همان شیء اصلی یعنی گندم است.

لذا اگر همین مثال را فروشنده گندم را تمیز نموده و خواست فقط گندم خالص را که قطعاً کمتر از میزان مقرر در معامله شده است تحویل بدهد کفایت می‌کند. کشید و الک کرد، غربال کرد خاک‌های آن را جدا کرد و تحویل داد. که الان که دارد تحویل می‌دهد کمتر است. می‌گوید اشکالی ندارد. کفایت می‌کند زیرا آن ضنائم ملک خریدار نشده است.

بعد در حاشیه از حاج آقا رضا مطلبی نقل می‌کنند که ایشان فرق گذاشته بین این‌که همین جور همراهش بوده این‌ها، این‌ها عیب ندارد یک وقت نه، شما کشیدید دیدید مثلاً یک کمی کم است. خاک را بیاری بریزی داخل آن، این نمی‌شود. ایشان می‌گویند این هم می‌شود. خب این فرمایش ایشان.

من احتمال می‌دهم که یک تفاوت لفظی‌ای در این‌جا پدیدار شده باشد. آن‌هایی که می‌گویند عرف در مفهوم مرجع است مقصودشان چیست؟ مقصودشان این است که این واژه می‌خواهی ببینی که چه معنایی دارد باید ببینی متبادر از عرف چیست چون مخاطب اوست. جمله را هم بخواهی ببینی معنای آن چه می‌شود؟ این مفردات را که به هم می‌چسبانید الان این جمله که تشکیل شده از آن مفردات و یک چیز خاص، یک ارتباطات خاصی بین مفردات پیدا می‌شود تا جمله تشکیل می‌شود معنای آن چیست؟ باید دید عرف چی تعبیر می‌کند و بعید می‌دانم که ایشان این را منکر باشد که مرجع در این ... و قوم که می‌گویند در مفاهیم است این مقصودشان هست. پس این‌که ما می‌گوییم که شما اشتباه می‌کنید شما برداشت دیگری لابد کردید. و الا این را که خود شما هم قبول دارید علی القاعده. ایشان اگر بخواهد بگویند که مثلاً در تبادر، صحت و سلب، یا اطّراد، اطّراد پیش کی؟ صحت و سلب پیش کی؟ تبادر پیش کی؟

س: کس دیگری نیست جز عرف.

ج: حالا ممکن است لغت بگوید، لغوی‌ها می‌گویند در لغت این‌جوری است. ما لغت را اگر توی عرف نباشد خب به درد نمی‌خورد مهجور شده باشد مثلاً.

یک معنای دیگری از مفهوم این است که با توجه به قرائن و خصوصیات بخواهیم بگوییم این جمله، مراد جدی مولا از این جمله در نهایت چه می‌شود؟ ایشان گمان می‌کنم از مفهوم، دومی مقصودشان است. از فرمایشاتی که فرمودند این دومی مقصودشان است که می‌خواهند بفرمایند در این دومی نمی‌شود بگوییم نظر عرف مرجع است.

س: ...

ج: که مثلاً حالا توی همین زمینه مثالی که ایشان زدند مثلاً مولا فرموده چی؟ فرموده إجتنب عن الدّم، خب مولا که گفته إجتنب عن الدّم، معنای دم چیست؟ خب رفتیم از عرف گرفتیم این معنای دم چیست؟ باید برویم از عرف بگیریم بگوییم دم یعنی چی؟ یعنی خمر یا یعنی خون؟ خب این‌که نمی‌شود بگوییم که مرجع نیست. خب دم را ... خب ما عرب نیستیم می‌خواهیم ببینیم دم یعنی چی؟ که گفته إجتنب عن الدّم، دم یعنی برو از شراب اجتناب بکن یا از میته اجتناب بکن، دم را نمی‌دانیم یعنی چی؟ خب باید برویم از عرف بپرسیم آقا دم یعنی چی؟ پس مرجع شد عرف. و إجتنب عن الدّم یعنی چی؟ مجموعاً این جمله، خب می‌رویم از آن‌ها می‌پرسیم، نه ایشان به این جهت آن کاری ندارد. به این جهت کار دارند که می‌گویند مرجع عرف نیست و آن این است که وقتی گفت إجتنب عن الدّم، عرف سازج و متعارف که مخاطب این کلام هستند این‌ها رنگ را دم

نمی‌بینند و لو عقل می‌گوید دم است و مصداق واقعی دم است. یعنی همان دمی که عرف معنا کرد. فرمود. ولی آن‌ها هم در اثر اشتباه این را نمی‌بینند. این را دم نمی‌بینند.

حالا این‌جا اگر شارع سکوت کرده و حرف نزده ما می‌فهمیم توی مراد جدی او پس این نیست و لو دم هست علی‌رغم این‌که دم هست. توی مراد جدی او نیست چرا؟ چون اگر مرادش باشد و این سکوت بکند و نگوید به یکی از همان دو نحوی که گفتیم این نقض غرضش هست. پس در این‌جا... حالا اگر این عرف را آمدیم با ابزار و آلات نشانش دادیم تالیاً، نشانش دادیم در عصر ما مثلاً تلسکوپ درست شد نمی‌دانم ابزار مکبره درست شد نشانش دادیم دیدیم بله ... الان بیاید بگوید اجتناب عن الدم یعنی هر دم واقعی و لو رنگ، چون دیگر می‌بیند که دم هست این‌جا، و او از اشتباه خودش بیرون می‌آید از آن اشتباهش دیگر بیرون می‌آید. این‌جا نمی‌توانیم بگوییم این مفهوم این جمله یعنی آن چیزی که واقعاً مفاد این‌جا هست و حکم روی آن رفته است. نه این واژه‌ها، نه این... آن که در مراد جدی مان هست و حکم روی آن رفته، الان دیگر بگوییم بله رنگ هم بله جزو آن هست. نمی‌توانیم این حرف را بزنیم. چرا؟ برای این‌که تا به امروز نقض غرض شده. باید و لو الان هم دیگر از این به بعد للتالی این روشن بشود و این خون واقعی بشود نمی‌شود بگوییم الان عرف حالا مفهوم را دارد معنا می‌کند ... مفهوم را دارد معنا می‌کند یعنی این دیگر، یعنی مرادش این‌جا را هم شامل می‌شود. ولو بگوید، الان هم او بگوید که این‌جا را دارد شامل می‌شود مرجع نیست.

س: از این به بعد نقض غرض می‌شود.

ج: نه چون حکم این‌ها با قبلی‌ها که فرقی نمی‌کند. نه کشف کردیم که پس معلوم می‌شود شارع ...

س: توی بحث ... که می‌فرمودید از این به بعد نقض غرض می‌شود.

ج: حالا فرمایش ایشان را توضیح دادیم که....

ایشان می‌فرماید که خب پس تا حالا که نمی‌شده این فرد را اراده بکند که، و احکام این‌ها مقدم است که فرقی نمی‌کند که، این جمله دیگر هر چه در موقع صدور اراده‌ی از آن شده، حالا هم اراده شده این‌جور نیست که بحسب زمان اراده‌های آن فرق بکند.

پس بنابراین این‌که قوم می‌فرمایند مرجع در مفاهیم، یعنی آن چیزی که حکم بر آن رفته و آن چیزی که تکلیف در نهایت از این جمله فهمیده می‌شود که مراد مولا است و حکم را روی آن برده و مرجع عرف است نه، این‌جا نمی‌توانیم بگوییم مرجع عرف است.

س: ... اگر بخواهیم یک عنوان جامعی برای فرمایششان پیدا بکنیم خیلی مشکل می‌شود. یعنی آخر آن ... عرف نباید بگوید، بیش‌تر یک دقت عقلی کرده تا فهمیده. به واسطه‌ی دقت عقلی فهمیده. همین که بگوید دقت عقلی حجت نیست کافی است دیگر. مثل همان مشهور می‌شود دیگر.

ج: نه کأنّ ایشان تصورشان این است که این‌که شما می‌گویید عرف مرجع است یعنی برداشت از این‌که این تکلیف چه دامنه‌هایی را می‌گیرد این معنای کلام که این مولایی که این حرف را زده چی هست مفاد آن؟ این رنگ را هم می‌گیرد؟ بخواهی بگویی این در مراد مولا هست حالا ما حرف‌مان همین‌جا این است که این کأنّ یک نزاع لفظی است.

یعنی آن که گفته می‌شود آقایان می‌گویند آن همین است که در مفاد جمله هست این که شما می‌فرمایید این شما دارید یک قرینه‌ای اقامه می‌کنید. و آن قرینه نقض غرض است و می‌فرمایید که قهراً این‌ها چون در قرون متماذیه، گذشت و عرف اشتباه جدی می‌کرد اصلاً به ذهنش خطور نمی‌کرد که این فرد همان باشد که خودش معنا می‌کند که مرجع در معنا کردن خون، ولی این را هم واقعاً مصداق خون نمی‌دید، می‌گفت هر خونی حکم خدا روی آن برده. این جوری معنا می‌کرد. ولی این را در اثر اشتباه خون نمی‌دید ولو واقعاً بود. شما هم فرمودید چون شارع به هیچ نحوی نیامده تنبیه بکند که ولو این که بگوییم از رنگ‌های آن هم اجتناب بکن یا بیاید بگوید بابا این‌جا هم خون است. این‌ها را نگفته. پس می‌فهمیم توی مراد جدی مولا از این کلامش نیست. خب شما دارید اقامه‌ی قرینه می‌کنید. و آقایان دیگر هم خب اگر ... می‌گویند خب قرینه است بله ما هم قبول داریم.

س: جامع کلامشان می‌شود توی عرف‌های مستحدثه‌ای که خلاف حکمت باشد با همین توضیحی که دادم عرف‌های مستحدثه‌ای که از حجت آن‌ها یک خلاف حکمتی پیش بیاید یا مثلاً وظیفه‌ی قبلی‌ها پیش بیاید و مثال این جور موارد، این‌ها را می‌گوید حجت کنید

و همین است که ما بارها توی بحث‌ها عرض می‌کردیم که در جایی که غفلت عمومی باشد چه در این‌که فردی که واقعاً مصداق است مصداق نمی‌بینند و حکم آن را بر آن بار نمی‌کنند و چه در جایی که فردی واقعاً مصداق نیست و او را مصداق می‌پندارند. مثل همین که گفتیم می‌گوید یک مدّ طعام بده در کفاره. این می‌رود عطاری یک مُد می‌خرد و حال این‌که اگر خاک و خاشاک آن را جدا بکنید یک مُد نیست. این‌جاها را می‌گفتیم به اطلاق مقامی و همین که چون همگان دارند اشتباه می‌کند در این‌جا همان ادله‌ی کلامی‌ای که به شارع می‌گوید تکلیف بکن، می‌گوید این رفع اشتباه را هم باید بکنی. اگر نفرمود معلوم می‌شود که این‌ها را قبول دارد.

س: ... تمیز شدند و گندم‌ها را مرتب می‌شستند و چی می‌کردند و با این حال اگر بخواهی بگویی که با خاک و چیز بکنی اشکالی ندارد ...

ج: این هم بله، حالا این هم دارند دیگر.

این یک مطلب. که ظاهراً نزاع لفظی می‌شود این جوری و باید گفت آن‌ها.. قرینه این جور قرینه‌ای باشد.

مطلب دوم این است که این که بگوییم مسامحات عرفیه و اشتباهاتی که در همین هامش فرموده شده است حالا از ایشان است یا نه؟ نمی‌دانم. فرق بین اشتباهات و مسامحات این است که در مسامحات خود عرف هم قبول دارد که مسامحه است توجه دارد ولی مسامحه می‌کند. در اشتباهات نه، فارق بین اشتباهات عرف و تسامحات عرفی این است که در تسامحات عرفی حتی خود عرف می‌گوید غیر واقعی را نازل منزله‌ی واقع کرده‌ایم در مسامحات. ولی در اشتباهات عرفی می‌گوید همین شیء مصداق واقعی است. متوجه است. خب چطور در مسامحات عرفیه با این که می‌داند ما بیاییم بگوییم که در مسامحات عرفی هم حجت است خودش، و ما می‌توانیم عمل بکنیم؟ بعد فرموده که در آخر کلام که این‌جا هست فرموده در هر حال همان‌طور که عرض کردیم نظر عرف فقط در تعیین مصداق حجت بوده و تسامحات عرفی نیز مورد قبول است لذا در احکام شرعی اگر تذکر بر خلاف داده نشده باشد احکام بر همین فهم مسامحی عرفی حمل می‌گردد. حالا این‌جا هم شاید باز این تسامح عرفی‌ای که ایشان می‌فرمایند غیر از آن معنایی باشد که از

تسامح عرفی و حالا از آن عبارت تبادر به ذهن می‌کند. که خودش هم می‌گوید ما داریم تسامح می‌کنیم. می‌دانم این جوری هست می‌خواهم تسامح بکنم. در این حد؟ یا نه یک تسامحات عرفی است که دیگر روّیه شده؟ شاید مقصود ایشان این است در مواردی که تسامحات عرفیه در یک مواردی روّیه شده به حیثی که وقتی هم که کسی حرف می‌زند با توجه به همین که می‌داند این کار را می‌کنند همین را می‌گوید. که مثلاً شاید در نظر شریف ایشان این که یک مثلاً مُد گندم یا یک خروار گندم با یک مقداری کاه و نمی‌دانم خاک و ریزه سنگ‌ها و این‌هایی که همراهش هست با این می‌کشند می‌شود این قدر، خودشان هم می‌دانند که این تسامح است. فلذا اگر طلا باشد نه نمی‌گویند این مثلاً یک گرم است یا یک کیلو هست.

حالا این جا بد نیست یک شوخی یادم آمد بگویم یک خرده خستگی‌هایمان برطرف بشود. یکی از اقوام مشهد مشرّف بود ایشان تلفن کرد خدمت مرحوم آقای ابوی رحمة‌الله علیه برای احوال‌پرسی، آقا به ایشان گفتند لازم نیست به خودتان زحمت هموار بکنید همین یک کیلو زعفران کفایت می‌کند. او هم گفته که آقا ما با خرده فروش‌ها سر و کار نداریم.

خب روّیه با این که می‌داند اما روّیه‌ای در باب طلا و الماس و این چیزهای گران‌قیمت، اما در یک چیزهایی که روّیه‌ی آن‌ها شده وقتی هم امر می‌کنند نهی می‌کنند همین‌طور، ایشان کأنّ می‌خواهند این را بفرمایند که در این جور موارد خود کأنّ این روّیه‌ی عقلانی که این جا بنائشان بر تسامح است و مخاطب هم همین‌ها هستند و خودشان که در این موارد به هم‌دیگر امر و نهی می‌کنند امتثالش را به همین می‌بینند. یعنی واقعاً اگر گفته که مثلاً یک مد بده، واقعاً ... اصلاً مد نیست بخاطر این قرینه. مدّ صد در صدی، همین که حالا ولو با این‌ها که فرق متعارف باشد نه این که حالا خاک زیاد دارد و فلان. این جا هم به همان برمی‌گردد. یعنی همان چیزی که نقض غرض آن جا لازم می‌آید وقتی این‌ها هم روّیه‌شان همین است و خودشان هم که می‌گویند همین جور عمل می‌کنند به شارع هم همین جور، پس باز این برمی‌گردد به این که چه هست؟ این را بخواهند بفرمایند در این جا.

بنابراین با این جور ... مخالفتی بین شاید مشهور و فرمایش ایشان بتوانیم بگویم نباشد در این جا اگر این جوری معنا بکنیم. اگر آن ظاهر را بخواهیم معنا بکنیم که بدواً به ذهن می‌آید بعید است که مقصودشان باشد. اما بگویم نه در این موارد مقصود ایشان است و که همین‌طور هم که فرمودند که بین طلا و مثلاً چی ... حالا شاید عبارت هم یک مقداری قاصر باشد در افاده‌ی آن مراد واقعی و مجسم کردن آن مراد جدی آن بزرگوار دام ظلّه.

خب این حالا در کبری بود. حالا ببینیم ان شاءالله در بحث ما چگونه خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.